

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب (تعیین‌کنندگی عوامل کوتاه‌مدت و نقش مدیریت سیاسی)

(تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۶/۰۶/۲۶)

سید محمدعلی تقوی^۱

چکیده

در جریان «بهار عربی» موج خیزش‌های مردمی جهان عرب را درنوردید. در اثر این قیام‌ها، چهار حکومت عربی (تونس، مصر، لیبی و یمن) سرنگون شدند؛ سه حکومت (بحرین، اردن و تا حدی عربستان) با مشکلات جدی روبه‌رو شدند و یک حکومت (سوریه) دستخوش جنگ داخلی گشت. بقیه‌ی دولت‌های عربی باثبات به‌نظر می‌رسند. پرسش این مقاله آن است که چرا برخی از این خیزش‌ها موفق به سرنگونی رژیم‌های حاکم شدند، در حالی که سایرین ناکام ماندند. این پژوهش بر آن است در عین حال که عوامل بلندمدتی ریشه بروز این انقلاب‌ها بوده‌اند که در جریان بهار عربی به شکل بحران‌های غیرمنتظره خود را آشکار ساختند، اما آنچه نقش تعیین‌کننده در سرنگونی برخی رژیم‌ها و بقای برخی دیگر را ایفا کرد، ترکیب عوامل کوتاه‌مدت بودند. برای رسیدن به این پاسخ، عوامل دخیل در بروز انقلاب‌های مزبور در شش بخش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و خارجی بررسی شده‌اند. روش این پژوهش مقایسه‌ای است؛ مقایسه نظام‌مند تجربه‌ی کشورهای درگیر در بحران نشان می‌دهد حکومت‌هایی که با مدیریت سیاسی خود توانستند حمایت بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم (حتی فقط یک اقلیت قدرتمند) را جلب کرده و نیز وفاداری

۲ فصلنامه دولت پژوهی

بدنه‌ی اصلی ارتش را نسبت به خود حفظ کنند، از خطر سقوط رهایی یافتند. ممانعت حکام از شکل‌گیری اجماع جهانی علیه خود و بهره‌گیری از تاکتیک‌های مناسب در حوزه‌ی داخلی دو نکته‌ی مهم در این زمینه بوده است که دولت‌های عربی پس از خروج از شوک غافل‌گیری سقوط بن علی، به تدریج از یکدیگر آموختند.

کلیدواژه‌ها: بهار عربی، اسلام، ارتش، تبعیض اجتماعی، مدیریت سیاسی

مقدمه

اکنون، که بیش از سه سال پس از حوادثی که «بهار عربی» نام گرفت و دومینوی انقلاب را در برخی از کشورهای جهان عرب در پی آورد، با فرونشستن گردوغبار فروریزش رژیم‌ها و فروکش کردن هیجانات ناشی از برآمدن نیروهای نوپدید، امکان بررسی دقیق‌تر این حوادث و تحقیق در مورد جوانب مختلف آن فراهم آمده است. خودسوزی «محمد بوعزیزی»، میوه فروش دوره‌گرد تونس، در اعتراض به ممانعت و آزار و اذیت پلیس در ۲۶ آذر ۱۳۸۹ (۱۷ دسامبر ۲۰۱۰) در شهر کوچک «سیدی بوزید»، به‌منزله چکاندن ماشه‌ای برای فعال کردن مکانیزم یک جنبش عمومی بود که هیچ‌کس (و از آن جمله، سیاست‌مداران و حتی تحلیل‌گران مسائل خاورمیانه، اعم از دانشگاهی یا روزنامه‌نگار) انتظار آن را نمی‌کشید (Cause III, Scott, 2012: 314) & 2011. تظاهراتی که در پی خودسوزی بوعزیزی رخ داد، بلافاصله پس از سرنگون کردن زین‌العابدین بن علی در تونس (۱۴ ژانویه ۲۰۱۱)، به سراسر جهان عرب تسری یافت؛ مصر، مراکش، لیبی، الجزایر، سودان و موریتانی در قسمت آفریقایی جهان عرب و اردن، کویت، عراق، لبنان، یمن، عربستان، عمان، بحرین و سوریه، در بخش آسیایی جهان عرب، دست‌خوش ناآرامی‌ها و تظاهرات وسیع مردم شدند. خیزش مخالفان در هر یک از این کشورها با سرنوشتی متفاوت روبه‌رو شد. بدین ترتیب در خلال آن چه «بهار عربی» نام گرفته بود، چهار حکومت عربی در تونس، مصر، لیبی و یمن سرنگون شدند، کشورهای سوریه و یمن دست‌خوش بحران شدیدی شدند که به‌شکل یک جنگ داخلی تمام عیار و خونین تا به امروز ادامه یافته است و برخی دیگر از حکومت‌ها (مانند بحرین و اردن و تا حدی عربستان) با مشکلات جدی دست به گریبان شدند، اما توانستند از بحران قریب‌الوقوع بجهند؛ بقیه‌ی دولت‌های عربی هم با بحرانی جدی مواجه نشدند.



این مقاله در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که چرا برخی قیام‌های عربی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ موفق به سرنگونی رژیم‌های حاکم شدند، در حالی که سایرین ناکام ماندند. این مقاله بر آن است در عین حال که این انقلابات را باید در پرتو عوامل بلندمدتی تحلیل کرد که طی دوره‌ای طولانی این جوامع را تحت تأثیر قرار داده است، اما پیروزی یا شکست آنها متأثر از ترکیب عوامل کوتاه‌مدت بوده است. در آن دسته از جوامع که مدیریت سیاسی حاکم بر کشور موفق شد حمایت یک یا چند قدرت بین‌المللی و منطقه‌ای را جلب کند، بدنه ارتش را حفظ نماید، با ابزارهای مالی یا بر مبنای وابستگی‌های هویتی پشتیبانی بخشی از جامعه و حتی یک اقلیت قدرتمند از آن‌را به‌همراه داشته باشد، انقلاب‌های ناشی از بهار عربی ناکام ماندند. با این حال، این عوامل کوتاه‌مدت ناشی از مدیریت سیاسی را باید در پرتو همان ریشه‌های بلندمدت انقلاب‌های عربی دریافت.

برای پاسخ‌گویی به سوال پژوهش، با استفاده از روش مقایسه‌ای، عوامل دخیل در بروز انقلاب‌های عربی در شش بخش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و خارجی بررسی می‌شوند. این عوامل در پیوند با هم عمل کرده و شدت تأثیرگذاری یکدیگر را کاهش یا افزایش داده‌اند. چنان‌که خواهیم دید جنبه درازمدت بیشتر این عوامل در همه کشورهای منطقه کم‌وبیش مشترک است؛ اما جنبه کوتاه‌مدت آنها، با توجه به مختصات هر کشور سبب موفقیت یا عدم موفقیت آنها شده است. در تحلیل هر بخش، هر دو جنبه‌ی بلندمدت و کوتاه‌مدت عوامل دخیل مورد بررسی قرار می‌گیرند، اما نشان داده خواهد شد که چگونگی ترکیب عوامل کوتاه‌مدت و به‌ویژه نحوه‌ی مدیریت سیاسی بحران نقش تعیین‌کننده را در فروپاشی برخی رژیم‌ها و استمرار برخی دیگر ایفا کرده است.

نظام سیاسی

الف) جنبه‌ی درازمدت

یکی از مهم‌ترین ریشه‌های نارضایتی عمومی در کشورهای عربی را باید در نظام سیاسی این کشورها جستجو کرد. همه‌ی کشورهای عربی دستخوش بحران دارای نظام‌های سیاسی بسته‌ای بودند که به درجات مختلفی به سرکوب مخالفان پرداخته، برای اکثریت مردم نقش موثری در ساختار سیاسی قائل نبوده و از فقدان مطبوعات و رسانه‌های آزاد رنج می‌بردند. دلیل عمده‌ی غافل‌گیری سیاست‌مداران و حتی پژوهش‌گران مسائل خاورمیانه از رویدادهای اخیر نیز از همین امر ناشی می‌شود. رژیم‌های استبدادی با مسدود ساختن مجاری ابراز افکار عمومی نه فقط دیگران، بلکه خود را نیز فریب می‌دهند و پژوهش‌گران هم که عمدتاً بر اطلاعات آشکار اتکا دارند، از شناخت دقیق واقعیات ناتوان می‌مانند. ابراز ناخرسندی عمیق از نظام‌های استبدادی در صدر شعارها و بیانیه‌های معترضین عرب قرار داشت (Dalacoura, 2012: 67). فقدان دموکراسی در اکثر پژوهش‌های صورت گرفته درباره‌ی خیزش ملت‌ها در فرآیند بهار عربی مورد توجه واقع شده است (عظیمی دولت آبادی، شجاعی زند، موثقی، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۳).

ب) جنبه‌ی کوتاه‌مدت

با توجه به ریشه داشتن خیزش‌های اخیر در بسته بودن نظام‌های سیاسی، آن دسته از دولت‌های عربی که دارای میزان قابل توجهی از مردم‌سالاری بودند خیلی سریع از بحران گذشتند. در این مورد به دو دولت عراق و لبنان می‌توان اشاره کرد که به‌رغم تجربه کردن تظاهرات الهام گرفته از رویدادهای تونس و مصر، دچار مشکل نشدند. در میان کشورهای عربی درگیر در بحران تنها در مصر درجه‌ای از آزادی مطبوعات مشاهده می‌شد (Anderson, 2011). اما

۶ فصلنامه دولت پژوهی

همین میزان از آزادی در خلال بحران به زبان رئیس جمهور وقت، حسنی مبارک، عمل کرد، زیرا بحث‌های مطرح شده در مطبوعات، عدم مشروعیت رژیم وی را با صدای بلندی در جامعه‌ی مصر بازتاب داد. احتمالاً همین امر یکی از عواملی بود که سبب شد که رکورد سرعت سقوط رژیم در حوادث اخیر، در اختیار مصریان باشد؛ مبارک فقط هجده روز توانست در برابر تظاهرات مردمی دوام آورد.

مؤلفه‌ی سیاسی دیگری که در بررسی حوادث اخیر نظر را جلب می‌کند، طولانی بودن دوره‌ی تصدی روسای دولت‌های درگیر است. همه‌ی دولت‌هایی که سرنگون شدند از مدت عمر بیش از بیست سال برخوردار بوده‌اند. بن علی از ۱۹۸۷ تا ۲۰۱۱ به مدت ۲۳ سال، مبارک از ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱ به مدت ۳۰ سال، صالح از ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۲ به مدت ۳۴ سال، قذافی از ۱۹۶۹ تا ۲۰۱۱ به مدت ۴۲ سال در مسند قدرت بودند. بقای طولانی مدت در حکومت ممکن است سبب کاهش انرژی حیاتی رژیم‌ها و ابتکارات عملی رهبران مزبور در حوزه‌ی سیاست، جامعه و اقتصاد شده و توقع مردم برای بر سر کار آمدن چهره‌های جدید با سیاست‌های کارآمد و روزآمد را بی‌پاسخ نهاده باشد.

وضعیت در دو کشوری که با بحران‌های شدید روبه‌رویند اما حکومت در آنها هنوز پابرجاست اندکی متفاوت است. بشار اسد از سال ۲۰۰۰ قدرت را در اختیار داشته و از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۴ دومین دوره‌ی ریاست جمهوری خود را طی می‌کرد که تا به امروز نیز ادامه یافته است؛ شیخ حمد بن عیسی آل خلیفه نیز از ۱۹۹۹ امارت بحرین را بر عهده داشته است. اما اگر حکومت بشار را ادامه‌ی دولت پدرش که از ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ به مدت ۳۰ سال و حکومت حمد بن عیسی را استمرار امارت خاندان آل خلیفه که از اواخر قرن هجدهم میلادی بر بحرین تسلط داشته‌اند بدانیم، تفاوت این دو حکومت با دسته‌ی پیشین چندان هم قابل توجه نیست و به نظر می‌رسد که مردم سوریه و بحرین نیز چنین تصویری از طول عمر حکومت‌هایشان داشته‌اند.

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۷

با این‌همه، برخی از حکومت‌هایی که از بحران جان به در بردند به‌همان میزان دولت‌های سرنگون شده فاقد شاخص‌های مردم‌سالاری بوده و نیز رؤسای دولت یا رژیم‌هایی با مدت تصدی طولانی داشتند. همه‌ی حکومت‌های سلطنتی عرب از این دسته‌اند. برای مثال سلطان قابوس از ۱۹۷۰ (به‌مدت ۴۲ سال) و خاندان آل سعید از قرن هجدهم بر عمان حکومت کرده‌اند. خاندان هاشمی از ۱۹۲۰ و در پی اضمحلال امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول توسط انگلیسی‌ها به سلطنت بر اردن گمارده شدند و از ۱۹۹۹ تا کنون عبدالله دوم بر این کشور حکم می‌راند. تسلط سعودی‌ها بر عربستان کنونی هم به ۱۹۳۲ باز می‌گردد. این امر نشان می‌دهد که استبداد و بسته بودن فضای سیاسی آن‌هم برای مدت طولانی، تنها عامل دخیل در بروز و موفقیت نیروهای مخالف نبوده است و عوامل دیگری را نیز باید مورد توجه قرار داد. برخی از این عوامل در قسمت‌های دیگر این مقاله بررسی می‌شوند، اما برخی دیگر که ماهیتی سیاسی دارند در همین قسمت مورد توجه قرار می‌گیرند.

این‌که چرا برخی از حکومت‌های عرب به‌رغم مواجهه با امواج خیزش عربی سرنگون نشدند، از یک مورد به مورد دیگر تفاوت می‌کند. در مورد تعدادی از رژیم‌های سلطنتی، شاید بتوان به برخورداری از نوعی حمایت سنتی اشاره کرد. برای نمونه، در اردن قبایل شرق رود اردن و در عربستان، نجدی‌ها حامیان سنتی حکومت‌های خود به‌شمار می‌روند. ساختار برخی دولت‌ها امکان تمایزگذاری میان نهادهای مسئول را فراهم می‌آورد، به‌گونه‌ای که بتوان نقصان‌ها را به بخشی از حکومت منتسب کرد و کلیت نظام و به‌ویژه رأس حکومت را از تقصیر مبرا شمرد. برای مثال، رژیم‌های اردن و مراکش توانستند با مقصر جلوه دادن نخست وزیران، پادشاه را تا حدودی از اتهامات مبرا جلوه دهند. ملک عبدالله با شروع اعتراضات «سمیر رفاعی» را عزل و «معروف بخت» را به‌جای او به نخست‌وزیری گمارد و در پی موج دیگری از اعتراضات، او را نیز با «عون خصاونه» جابه‌جا کرد که او نیز در ۲۷ آوریل

۲۰۱۲ جای خود را به «فایز طراونه» و در اکتبر ۲۰۱۲ به «عبدالله النصور» داد. ملک عبدالله هم‌چنین در آگوست ۲۰۱۱ برخی اصلاحات را در قانون اساسی صورت داد. او در ۴ اکتبر ۲۰۱۲ پارلمان را منحل کرد تا انتخابات جدیدی برگزار شود. حکومت هاشمی در اردن در طول تاریخ حیات خود از این تاکتیک برای بقای خود بسیار بهره جسته است (باقری دولت آبادی، پورجعفر، ۱۳۹۳: ۲۹). از سوی دیگر، محمد ششم پادشاه مراکش به‌سرعت دست به اصلاحاتی در ساختار قانون اساسی کشور (جولای ۲۰۱۱) زد و متعاقب آن، در این کشور انتخابات پارلمانی برگزار شد که به پیروزی اسلام‌گرایان میان‌رو انجامید. عبداللّه بن‌کیران رهبر ائتلاف پیروزمند در آن انتخابات در نوامبر ۲۰۱۱ به‌سمت نخست‌وزیری منصوب شد. بدین‌ترتیب، روسای حکومت در اردن و مراکش توانستند با تاکتیک انجام اصلاحات جزئی، زمان بخرند و از بحران برآمده از بهار عربی جان سالم به‌در برند.

یکی از دلایلی که سرنگونی علی عبدالله صالح نزدیک به سیزده ماه به‌طول انجامید بهره‌گیری وی از کشکولی از تاکتیک‌ها برای بقا در قدرت بود؛ او از زور، رقابت میان قبایل، قول انجام اصلاحات و مشوق‌های اقتصادی استفاده کرد تا هم سقوط خود را به تاخیر افکند و هم خروج آبرومندانه‌تری را برای خود تضمین کند و نیز وابستگان خود را در مناصب قدرت باقی نگه دارد (Dalacoura, 2012: 65-66). نحوه‌ی برخورد حکومت‌ها با بحران نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت قیام‌ها داشت. چنان‌که دیدیم، روسای حکومت‌های مراکش و اردن، در مواجهه با بحران مهارت بیشتری از خود نشان دادند، شاید به این دلیل که آنها مانند بن علی غافل‌گیر نشدند. در مقابل، پاسخ بن علی در برابر بحران، کند و ضعیف و پاسخ قذافی قاطعانه و سریع بود و البته هر دو سرنگون شدند، بن علی به‌سرعت و بدون اعمال خشونت شدید و قذافی با تأخیر و پس از خونریزی بسیار. افراط در خشونت ممکن است اثر معکوس بگذرد (Dalacoura, 2012: 69) و سبب دوری هواداران بالفعل و بالقوه از حکومت

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۹

شود، چنان‌که در یمن، لیبی و سوریه دوری بیشتر مردم از حکومت را سبب شد.

وضعیت اقتصادی

الف) جنبه‌ی درازمدت

بیشتر کشورهای عربی از مشکلات اقتصادی مزمن رنج می‌برند. پایین بودن درآمد سرانه‌ی ملی، شکاف طبقاتی، بیکاری و تورم، بدهی خارجی، نازل بودن کمیت و کیفیت کالاهای ساخته شده داخلی و اتلاف انرژی بخش‌هایی از این مشکلاتند که بروکراسی عظیم و اقتصاد دولتی یکی از علل ایجاد آنهاست. برای مثال، یک چهارم مردم اردن در فقر به سر می‌برند و نرخ بیکاری ۳۰٪ تخمین زده می‌شود (هر چند آمارهای رسمی ۱۲٪ است) (Moon, 2012: 28). اما غیر از مورد، یمن که فقیرترین کشور عرب به‌شمار می‌رود (Ajami, 2012)، مشکل اصلی اقتصادی در این کشورها فقر مطلق نیست؛ بلکه فاصله وسیع میان انتظارات و واقعیت‌های زندگی اقتصادی است (Dalacoura, 2012: 69). در سال ۲۰۱۰، نرخ رسمی تورم مصر حدود ۱۳ درصد و نرخ رسمی بیکاری نزدیک به ۱۰ درصد بود (اردستانی، تبریزیان، ۱۳۹۴: ۲۵۴-۲۵۵). طی یک دهه‌ی اخیر، بسیاری از دولت‌های عربی، به‌ویژه در کشورهای غیر نفتی، همانند بیشتر کشورهای جهان به نولیبرالیسم و آزادسازی اقتصادی روی آوردند. کشورهایی مانند تونس، مصر، مراکش و اردن ناگزیر از خصوصی‌سازی صنایع دولتی، کاهش یارانه‌ها و هزینه‌های دولتی و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی شدند (Cause III, 2011). حاصل این سیاست اقتصادی جدید به بهبود شاخص‌های اقتصادی در برخی کشورها منجر شد، اما شکاف طبقاتی را افزایش داد، به‌ویژه آن‌که در فرآیند خصوصی‌سازی، گروهی از وابستگان مستقیم یا غیر مستقیم سران حکومت بیشترین نفع را برده و با استفاده از ارتباطات خود

صاحب صنایع دولتی شدند (فرجی نصیری، مسعودنیا، هرسیج، ۱۳۹۴: ۱۲۲). آنچه توده‌های عرب را در بیشتر کشورها به معاراضه‌جویی کشانید در درجه‌ی نخست مشکلات اقتصادی بود، چنان‌که نقطه‌ی شروع اعتراضات یعنی خودسوزی بوعزیزی صرفاً یک دلیل اقتصادی داشت. اگرچه تونس دارای طبقه‌ی متوسط نسبتاً بزرگی است، اما فرآیند خصوصی‌سازی طی سال‌های پایانی حکومت بن علی که به تمرکز ثروت در دست خویشاوندان و نزدیکان وی انجامید نارضایتی شدیدی را در این کشور سبب شد (Anderson, 2011). با این‌حال، اعتراضات به کشورهای عربی فقیر محدود نماند. کشورهای نسبتاً ثروتمندتر مانند لیبی، عربستان، عمان و بحرین هم شاهد اعتراضات وسیع بودند و این نشان می‌دهد که عوامل دیگر (مانند تبعیض‌های اجتماعی و انسداد سیاسی) هم در برانگیختن مردم در این کشورها نقش ایفا کرده‌اند.

ب) جنبه‌ی کوتاه‌مدت

با این‌حال در خلال بحران، در بیشتر موارد، توانمندی‌های اقتصادی حکومت‌ها به نفع آنها عمل کرد. کشورهای ثروتمند نفت‌خیز مانند عربستان، کویت، عمان و الجزایر توانستند با افزایش حقوق کارمندان، ایجاد مشاغل دولتی جدید، افزایش یارانه‌ها و پرداخت‌های نقدی به شهروندان، آنها را آرام سازند و از این مرحله عبور کنند. این امر عمده‌ترین دلیل بقای پادشاهی‌های نفت‌خیز حوزه‌ی خلیج فارس بوده است (Lynch, 2011). برای نمونه در سال ۲۰۱۱، عربستان برنامه‌ای را برای هزینه کردن ۱۳۶ میلیارد دلار برای افزایش حقوق کارمندان بخش دولتی، حقوق و مزایای بیکاران و یارانه‌ی مسکن، کویت برنامه‌ای را برای هدیه‌ی نقدی به شهروندان به مبلغ ۱۰۰۰ دینار (۳۶۰۰ دلار) و نیز اهدای مواد خام غذایی مجانی برای مدت ۱۴ ماه و الجزایر برنامه‌ای برای هزینه کردن ۱۵۶ میلیارد دلار در زیرساخت‌ها و نیز کاهش مالیات بر شکر اعلام کرد

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۱۱

(Ross, 2011). تنها استثنا در میان کشورهای نفت‌خیز، حکومت قذافی بود که نتوانست از درآمدهای نفتی خود برای خاموش ساختن قیام مردم بهره جویید. شاید اعمال خشونت بیش از حد و ناکارآمد و به‌ویژه، مداخله‌ی خارجی توضیح دهنده‌ی ناکامی او باشد.

شرایط اجتماعی

الف) جنبه‌ی درازمدت

همه‌ی کشورهای عربی درگیر در بحران با مسائل اجتماعی مانند نرخ بالای رشد جمعیت، نسبت بالای جوانان به کل جمعیت، شکاف‌های اجتماعی و تبعیض و فساد دست و پنجه نرم می‌کردند. برای مثال، سوریه یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت در منطقه را داراست (Ajami, 2012). این مسائل پس از مشکلات اقتصادی مهم‌ترین عامل نارضایتی مردم بوده است. تعداد زیادی از این کشورها دارای اقلیت‌های قومی یا مذهبی بوده یا جامعه به‌علل دیگری مانند پیوندهای قبیله‌ای دچار شکاف شده است. کشورهایی که شاهد شکاف جدی میان اکثریت و اقلیت هستند زمینه‌ی مساعدی را برای معارضه ایجاد کرده و خیلی زود دست‌خوش امواج تظاهرات مخالفان شدند. در عربستان، بحرین و سوریه آن بخش از جمعیت که خود را آماج تبعیض می‌دانست به خیابان‌ها سرازیر شد. این شکاف اجتماعی در لیبی به‌صورت شکاف میان مناطق غربی و شرقی کشور ظاهر شد (Anderson, 2011)، زمانی که بنگازی، پایتخت سابق لیبی، جایگاه از دست رفته‌ی خود را در اختیار تریپولی یافت.

ب) جنبه‌ی کوتاه‌مدت

اما نکته‌ی جالب توجه آن است که انقلاب در کشورهایی به پیروزی رسید که بافت جمعیتی یک‌دست‌تری داشته‌اند و هر چه این یک‌دستی بیشتر بوده، یا تعارض جوامع مذهبی یا قومی با یکدیگر کمتر بوده، پیروزی سریع‌تری حاصل

شده است. تونس که شاهد نخستین خیزش موفق بود در مقایسه با یمن که تا کنون آخرین مورد آن بوده است، جمعیت همگن تری دارد. در یمن دو جامعه‌ی سنی و شیعیان زیدی می‌زیند و شیعیان زیدی در سال‌های آخر حکومت عبدالله صالح بر خورده‌های شدیدی با آن داشتند. اما تفاوت مذهبی تا آن زمان در یمن به شکافی جدی در این کشور منجر نشده بود، چنان‌که صالح خود از زیدیان بود و مخالفان وی شامل هر دو گروه شیعه و سنی می‌شدند. او در سال‌های آخر حکومت خود با سنیان وابسته به القاعده نیز به شدت درگیر بود.

نکته مهم آن است که هر جا شکاف میان اقلیت و اکثریت شدید بوده است، حکومت‌ها (چه از گروه اکثریت باشند و چه از گروه اقلیت) مقاومت بیشتری از خود نشان داده و تا به امروز قدرت را حفظ کرده‌اند؛ هر چند این مقاومت در مورد دولت‌های متکی بر اقلیت بسیار شکننده به نظر می‌رسد. دلیل این امر آن است که شکاف شدید اجتماعی سبب شده است که یک گروه منافع حیاتی خود را در گرو استمرار وضع موجود بداند و همراه با نیروهای نظامی (که عمدتاً از این گروه عضوگیری کرده است) تا آخرین رمق از حکومت دفاع کند. وضعیت در بحرین و سوریه بدین گونه بوده است. در مقابل، در مصر و تونس اجماع وسیعی میان اقلشار و طبقات مختلف علیه حکومت صورت گرفت (Dalacoura, 2012: 71). در این دو کشور که شکاف اجتماعی شدیدی وجود ندارد، هیچ گروهی خود را در سقوط حکومت بازنده نمی‌پنداشت، به همین جهت در غیاب پیوندهای هویتی دیگر، بن علی و مبارک به سرعت منزوی و سپس ساقط شدند.

در اکثر کشورهای عربی نهادهای جامعه‌ی مدنی ضعیف نگه داشته شده‌اند و در کشوری مانند لیبی بیشتر این نهادها توسط قذافی نابود شده و به نهادهای

۱. شکاف مذهبی در یک سال اخیر در یمن فعال شده و منجر به تشدید مناقشه و بروز جنگ داخلی در این کشور شده است که خارج از بحث این مقاله درباره‌ی رویدادهای موسوم به بهار عربی است.

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۱۳

قبیله‌ای محدود مانده بودند. اما هر جا درجه‌ی بیشتری از حضور این نهادها مشاهده می‌شد، مرحله‌ی گذار روند آرام‌تری به‌خود گرفت. در تونس، اتحادیه‌ی کارگری این کشور و نیز برخی دیگر از تشکل‌های حرفه‌ای در بسیج مردم و سازمان‌دهی اعتصابات نقش مهمی را ایفا کردند (Dalacoura, 2012: 64). حزب اسلام‌گرای «النهضة» که دو دهه‌ی پیش توسط بن علی منحل شده بود، بلافاصله بعد از سرنگونی حکومت، خود را بازسازی کرد و در نخستین انتخابات پارلمانی ۴۰ درصد آرا را از آن خود ساخت. دو حزب «کنگره برای جمهوری» (المؤتمر من أجل الجمهوریه) و «مجمع دمکراتیک برای کار و آزادی» (التکتل الیمقراطی من أجل العمل والحریات) که در دولت‌های قبل هم مشارکت داشت نیز موفقیت‌هایی کسب کردند و مشترکاً دولتی ائتلافی تشکیل دادند.^۱

در مصر گروه‌های مختلفی مانند اخوان المسلمین، سلفیون که بعداً حزب «النور» را تشکیل دادند، حزب وفد جدید، گروه‌های صوفی، «جنبش ۶ آوریل» که از ۲۰۰۸ گروه‌های بسیاری از جوانان را سازمان داده بود (Naggar, 2011: 25) و نیز برخی دیگر از اجتماعات که گرد اشخاصی مانند «محمد البرادعی» گرد آمده بودند انتقال نسبتاً آرام قدرت را میسر ساختند. چنان‌که پیش‌تر ذکر شد حد قابل توجهی از آزادی مطبوعات نیز در این کشور وجود داشت. این وضعیت در یمن هم که دو حزب مخالف «جمعیت اصلاح» و «حزب سوسیالیست» حضور داشتند دیده می‌شد، اما عوامل دیگری مانند دسته‌بندی‌های قبیله‌ای سبب تشدید خشونت‌ها در این کشور شدند. در بحرین، به‌رغم آن‌که پیروزی قیام هنوز در چشم‌انداز دیده نمی‌شود، احزاب و جبهه‌های سیاسی مانند جمعیت الوفاق، حرکت الحق و جمعیت الوعد (هر کدام به درجه‌ای) سبب

۱. این احزاب البته در دو انتخابات ریاست جمهوری و پارلمان در سال ۲۰۱۴ بازنده شده و قدرت را واگذار کردند.

شده‌اند که اعتراضات سازمان‌یافته باشد و آرمان‌های معقول و میانه‌روانه‌ای را به‌عنوان اهداف خود تعیین کرده و با ابزارهای مقبول دنبال کند. در مقابل، در لیبی که هیچ ردی از جامعه‌ی مدنی برجای نمانده بود، تحولات به‌شدت خشونت‌بار شدند و پس از سرنگونی قذافی، بی‌ثباتی و منازعات داخلی را پی آوردند تا جایی که اکنون این کشور به قلمرو نفوذ نیروهای مختلف تقسیم شده است.

عامل فرهنگی

الف) جنبه‌ی درازمدت

بهار عربی بیش از هر چیز بی‌پایه بودن نگرش‌هایی را نشان داد که مدعی بودند ارزش‌های فرهنگی جوامع مسلمان و به‌ویژه کشورهای عربی مهم‌ترین منشا و مقوم اقتدارگرایی است. برخی این علت فرهنگی را در قالب تاریخی ارائه کرده و به گذشته‌ی دیرپای این جوامع نسبت می‌دهند (Zakaria, 2012). این مسئله حتی برای توده‌های عرب نیز مطرح بود که گویی خصوصیتی در درون خود آنها وجود دارد که مانع خروج ایشان از وضعیت نابسامان سیاسی و اجتماعی‌شان می‌شود (برای مثال، نگاه کنید به Lynch, 2011). گفته می‌شد در این جوامع سلسله‌مراتبی و پدرسالار، مردم در فرآیند فرهنگ‌پذیری خود، تبعیت از گروه‌های بالا دستی و به‌ویژه حکام را درونی کرده و مطیع آنها می‌شوند. گاهی هم آموزه‌های دینی عامل این تسلیم‌جویی مخصوصاً در میان سنیان شمرده می‌شد. نقشی که شعارهای اسلامی و نیز گروه‌های اسلام‌گرا مانند حزب النهضة در تونس، جنبش اخوان المسلمین در مصر و علمای شیعه در بحرین ایفا کردند، نشان‌دهنده‌ی جایگاه مهم اسلام در برپایی و استمرار این خیزش‌ها بود. اگرچه تمایلات دینی تنها عامل توضیح‌دهنده‌ی قیام‌های عربی نیست، اما تردیدی نیست که این تمایلات نقش بسیار مهمی در بروز آن ایفا

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۱۵

کردند؛ هر کوششی برای جدا کردن اسلام از حوادث بهار عربی سبب کاستی در توضیح آن رویدادها خواهد بود (Rock, 2011).

ب) جنبه‌ی کوتاه‌مدت

یک عامل فرهنگی که نقش مهمی در تسری انقلاب‌های عرب از کشوری به کشور دیگر ایفا کرد تعلق این کشورها به فرهنگ عربی بود. به دنبال قیام مردم تونس و با الهام از آنان، بلافاصله مخالفان در کشورهای آفریقایی جیبوتی و اوگاندا، برخی کشورهای آسیایی مانند مالدیو، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان و حتی چین، کشورهای اروپایی مثل آلبانی، کرواسی و حتی اسپانیا، تظاهراتی علیه رژیم‌های حاکم بر کشورهای خود صورت دادند. اما هیچ کدام از این ابراز مخالفت‌ها (که پیش‌تر در قالب‌های خاص خود در جریان بود و به نظر می‌رسد که بعدها نیز تداوم یابد) در قالب ملهم از قیام تونس ادامه نیافت. دومینوی انقلاب عربی که با سقوط بن علی آغاز شد، فقط در کشورهای عربی به حرکت درآمد و این امر نشان‌گر وجود یا شکل‌گیری نوعی هویت عربی واحدی بود (Lynch, 2011) که تسری قیام از یک کشور عربی به کشور دیگری را میسر می‌ساخت. وقتی مردم تونس توانستند دیکتاتور خود را سرنگون کنند، مردم سایر کشورهای عربی هم احساس کردند که می‌توانند چنین کنند. شعارهای مشترک مانند «ارحل» (بیرون برو) و «الشعب یرید اسقاط النظام» (مردم خواهان سقوط رژیم هستند)، «کفایه» (بس است)، مبین تاثیر این عامل فرهنگی است. احساس هویت عربی در رویدادهای ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ با عرب‌گرایی دهه‌ی ۱۹۶۰ به رهبری جمال عبدالناصر این تفاوت را داشت که دیگر درصدد تغییر مرزهای سیاسی منطقه و ایجاد کشور واحد عربی نبود و بیش از آن که بیگانگان و قدرت‌های جهانی را آماج قرار دهد، رهبران خود جهان عرب را هدف قرار می‌داد (Cause III, 2011).

حتی در میان خرده‌فرهنگ‌های عربی هم همسایگان که شباهت‌های فرهنگی

بیشتری با هم داشتند بیشتر بر یکدیگر تاثیر نهادند. از چهار کشوری که در آنها سران رژیم قدرت را از دست دادند، سه کشور (تونس، مصر و لیبی) با هم همسایه بودند و در خرده فرهنگ عربی شمال آفریقا قرار می‌گیرند. بحرین و عربستان نیز همسایه‌اند و جمعیت شیعه‌ی آنها که به خرده فرهنگ شیعه در جهان عرب تعلق دارد، جلودار تظاهرات مردمی در این کشورها بود. همین ویژگی جنبش در عربستان سبب شد که دولت بتواند با استفاده از فتوای علمای وهابی ابزاری ایدئولوژیک را درمقابل با معترضان به کار بندد (سمیعی اصفهانی، رجایی، ۱۳۹۴: ۱۷۳-۱۵۵-۱۵۳).

در بُعد فرهنگی، یک پدیده‌ی دیگر نیز حائز اهمیت می‌رسد و آن نقش رسانه‌های ارتباطی جدید مانند شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی مثل الجزیره،^۱ شبکه‌های اجتماعی اینترنتی مانند فیس‌بوک، توئیتر و حتی تلفن‌های همراه در رویدادهای بهار عربی بود. بسیاری معتقدند استبداد سیاسی، تبعیض، بی‌عدالتی اجتماعی، فقر و ناکارآمدی اقتصادی همواره در منطقه وجود داشته است، اما عاملی که این بار مدخلیت یافت و سقوط رژیم‌های عربی را میسر کرد، همین شبکه‌ها و تکنولوژی جدید ارتباطی بود (Dalacoura, 2012: 67) آمارها نشان می‌دهند که طی یک‌سال کاربران فیس‌بوک در منطقه خاورمیانه عربی از ۱۱,۹ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ به ۲۱,۳ میلیون نفر در ۲۰۱۰ رسید و نه تنها به محبوب‌ترین شبکه اجتماعی در این منطقه تبدیل شد، بلکه جای سایر رسانه‌های مکتوب یا روزنامه‌ها را نیز گرفت (انوشه، ۱۳۹۲: ۱۹۷-۱۹۲). در خیزش‌های موسوم به بهار عربی که گاهی از آنها تحت عنوان «انقلاب فیس‌بوک» یا «انقلاب توئیتر» نیز یاد می‌شود، شبکه‌های اجتماعی با برانگیختن کنش‌های خیابانی، تشویق شهروندان به برخورد فعالانه با رویدادها و ارائه

۱. در مورد نقش شبکه‌ی الجزیره در قیام‌های عربی، بنگرید به:

Bakshian Jr., Aram (January/February 2012), "Eyes and Ears of the Arab Spring", National Interest, Issue 117, pp. 85-90.

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۱۷

پایگاهی برای شهروندان تا در آن به انتشار اخبار حوادث و تفسیر خود از آن‌ها مبادرت ورزند، نقش مهمی را ایفا کردند (عباس‌زاده، ۱۳۹۳: ۸۴). البته در باب اهمیت این ابزارها نباید اغراق کرد و نباید پنداشت که در غیاب این ابزارهای نوین ارتباطی، تحولی در خاورمیانه رخ نمی‌داد. این پندار از آن جهت که ابزار را با علل بنیادین خیزش‌ها خلط می‌کند نادرست است. اینترنت را باید به همان اندازه در بروز انقلاب‌های یاد شده ذی‌نقش دانست که تکثیر اعلامیه‌ها و نوارهای کاست در بروز انقلاب اسلامی ایران مؤثر بودند. اینترنت فرهنگ جدیدی را ایجاد نکرد و واقعیت جدیدی را هم از «هیچ» پدید نیاورد، بلکه راه آسان‌تری را برای بروز واقعیت‌های از پیش موجود فراهم آورد (Russell, 2012). به‌علاوه، برخی از دولت‌های سرنگون شده در اوج بحران شبکه‌های مزیور را به‌صورت سخت‌افزاری قطع کرده بودند. برای مثال، دولت مبارک دفتر شبکه‌ی الجزیره را مورد حمله قرار داد و بست و کوشید تا مانع ارسال برنامه‌های آن شود (Hasan, 2011: 33). با این‌حال، اهمیت این ابزارهای ارتباطی در بروز بهار عربی انکارناپذیر است.

نیروهای نظامی

الف) جنبه‌ی درازمدت

نیروهای نظامی و انتظامی مهم‌ترین ابزار اجبار حکومت‌ها در انجام وظایف و نیز حفظ خود در برابر مخالفان است. هرگاه دولت‌ها به‌هر دلیلی در استفاده‌ی مؤثر از ماشین اجبار خود ناموفق بمانند یا مخالفان نیروی موثرتری را علیه دولت بسیج کنند، سند مرگ دولت‌ها امضا شده است. مهم‌ترین ابزاری که طی چند دهه‌ی اخیر دیکتاتورهای عرب را در برابر مخالفت‌ها حفظ کرده بود نیروهای نظامی و انتظامی این کشورها بودند. تمام حاکمان ساقط شده از میان نظامیان برخاسته بودند. مصر از ۱۹۶۷ و در بیشتر دوران سی‌ساله‌ی مبارک بر

اساس قانون شرایط اضطراری اداره می‌شده است که اختیارات فراوانی به نیروهای نظامی و انتظامی برای اعمال محدودیت‌هایی بر مطبوعات، اجتماعات و احزاب داده و برای نمونه، دستگیری بدون تفهیم اتهام را مجاز شمرده است. وضعیت مشابهی در تونس، الجزایر، سوریه و یمن وجود داشت؛ لیبی در دوران قذافی یک دولت کاملاً پلیسی محسوب می‌شد.

ب) جنبه‌ی کوتاه‌مدت

در رویدادهای موسوم به بهار عربی نیز نیروهای نظامی و انتظامی نقش بسیار مهمی را در مقاومت رژیم‌ها در برابر تظاهرات مخالفان یا تسلیم به خواسته‌های ایشان ایفا کردند. در همه‌ی این کشورها، دولت ابتدا به استفاده از نیروی پلیس پرداخت، اما با افزایش تعداد تظاهرکنندگان و تکرار تظاهرات ناگزیر از به میدان آوردن ارتش شد. لحظه‌ی حیاتی در تونس و مصر زمانی فرا رسید که ارتش اعلام بی‌طرفی نمود و در نتیجه، رژیم به آسانی سقوط کرد. چنین وضعیتی در لیبی و یمن رخ نداد و مبارزه طولانی، خشونت‌بار و خونین شد. در کشورهایی که رژیم هم‌چنان مقاومت می‌کند، ارتش یا بخش عمده‌ی آن هم‌چنان به دولت وفادار مانده است.

اما پرسش آن است که چرا ارتش‌های عربی در کشورهای مختلف رفتارهای متفاوتی از خود نشان داده‌اند؟ به نظر می‌رسد که یکی از علل این امر بافت تشکیل دهنده‌ی نیروهای نظامی باشد. ارتش‌هایی که اکثریت اعضای آن با سرنگونی رژیم موقعیت، شغل و آینده‌ی خود را در خطر می‌بینند، مقاومت بیشتری از خود نشان می‌دهند. این امر در مورد ارتش‌هایی صدق می‌کند که عضوگیری آن بر مبنای توانایی‌های حرفه‌ای صورت نگرفته است، بلکه افراد به دلیل تعلق به جامعه‌ی قومی حاکم (به‌ویژه دولت‌هایی که منشا اجتماعی آن اقلیت است و ارتش بحرین نمونه‌ی آن است) یا به دلیل وابستگی به گروه یا شخص حاکم به ارتش راه یافته‌اند (و ارتش قذافی نمونه‌ی آن بود). به همین

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۱۹

ترتیب، ارتش اردن که عمدتاً متشکل از اعضای قبایل شرق رود اردن است، در مقابل خیزشی که فلسطینی‌تباران غرب رود اردن بیشتر از آن حمایت می‌کردند، به رژیم وفادار ماند و گارد ملی عربستان هم که از افراد قبایل مرکز و غرب عربستان تشکیل شده در حمایت از رژیم چیزی فروگذار نکرد. در مقابل، ارتش‌های تونس و مصر عضوگیری حرفه‌ای تری داشته و با تغییر رژیم آینده‌ی خود را در خطر نمی‌دیدند، بنابراین به بی‌طرفی تمایل یافتند (Cause III, 2011). ارتش سوریه نیز که تحت فرماندهی علوی‌ها و اعضای خانوادگی اسد است و نیز ارتش یمن که بخش قابل توجهی از آن تحت فرماندهی مستقیم خویشان نزدیک عبدالله صالح بود به حکومت‌های خود وفادار ماندند.

رویدادهای پس از سرنگونی مبارک نشان داد که ارتش مصر چندان مایل نیست که در حاشیه‌ی تحولات سیاسی مصر باقی بماند. این امر شاید با توجه به جایگاه این ارتش در جامعه قابل توضیح باشد. ارتش مصر به دلایلی مانند درگیر بودن در چند جنگ با اسرائیل از موقعیت قابل توجهی در جامعه برخوردار است و نیز طی سال‌های اخیر در فعالیتهای اقتصادی کشور مشارکت جسته است (Anderson, 2011). در مقابل، ارتش تونس نقش حاشیه‌ای تری را در انقلاب این کشور بازی کرد و حتی در حوادث بعد از سرنگونی بن علی، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی، به بازیگر عمده‌ای مبدل نشد. این شاید بدان سبب باشد که ارتش تونس جنگی را تجربه نکرده و از جایگاه ویژه‌ای در این کشور برخوردار نیست.

عامل خارجی

الف) جنبه‌ی درازمدت

عامل خارجی یکی دیگر از عوامل دیرپای بروز خیزش‌های عربی بوده است. غلبه‌ی بیگانگان بر سیاست منطقه (انگلیس تا جنگ جهانی اول و آمریکا، از آن



به بعد) که از طریق حکومت‌های وابسته صورت می‌گرفت، عامل عمده‌ی ناخرسندی عمیق اعراب از رژیم‌های حاکم بر ممالک‌شان بوده است (Amin, 2011). پیوند متقابلی میان رژیم‌های مستبد عربی و قدرت‌های جهانی وجود داشته است و این دولت‌ها قبل از آن‌که دغدغه‌ی پاسخ‌گویی به مردم خود را داشته باشند، در اندیشه‌ی کسب نظر مساعد قدرت‌های جهانی بودند. در واقع، آمریکایی‌هایی به‌رغم همه‌ی شعارهای خود مبنی بر تشکیل «خاورمیانه‌ی بزرگ» و تلاش برای استقرار دموکراسی در کشورهای عربی، به‌ویژه پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله به افغانستان و عراق، هیچ‌گونه اقدام جدی برای وادار کردن حکومت‌های وابسته به‌خود برای انجام اصلاحات دموکراتیک صورت ندادند. رویدادهایی مانند پیروزی حماس در انتخابات فلسطین نشان داد که با توجه به احساسات و نگرش مردم منطقه، دموکراسی بیشتر به زیان آمریکاییان عمل می‌کند و حکومت‌های دموکراتیک کمتر از رژیم‌های مستبد حاضر به همکاری با آنها هستند (Cause III, 2005). این‌که هم‌پیمانان خارجی رژیم‌های عربی حامی اصلی اسرائیل هستند احساسات توده‌های عرب را بیشتر جریحه‌دار می‌کرد. در میان دولت‌های سرنگون شده تنها لیبی در حلقه‌ی دوستان و وابستگان آمریکا و غرب قرار نداشت.

ب) جنبه‌ی کوتاه مدت

عامل خارجی نقش فوری‌تری هم در خلال خیزش‌های عربی ۲۰۱۱-۲۰۱۳ ایفا کرد و در حالی که مانع سقوط برخی دیگر شد یا دست‌کم سقوط آنها را به تعویق افکند، به سرنگونی برخی رژیم‌ها کمک کرد. در خلال رویدادهای تونس و مصر، دولت‌های غربی پس از آن‌که از عظمت جنبش‌های انقلابی آگاه شدند، دست از حمایت هم‌پیمانان سابق خود کشیدند (تنها فرانسه برای مدتی کوشید تا در برابر امواج خیزش مردمی در تونس از بن‌علی حمایت کند) بی‌طرفی قدرت‌های خارجی سبب کاهش اعتماد به نفس حاکمان پیشین تونس و مصر و

ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۲۱

نهایتاً تسریع در سقوط آنها شد. در یمن نیز به‌رغم تمایل دولت‌های غربی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس به تداوم حمایت از عبدالله صالح، بالا بودن حجم مخالفت‌های مردمی با او، اجازه‌ی مداخله‌ی مالی یا حتی سیاسی به‌نفع وی را نداد. اما پس از ناآرامی‌های اردن، آمریکا و عربستان که از حامیان رژیم ملک عبدالله به‌شمار می‌آیند سیل کمک‌های خود را به این کشور سرازیر کردند تا بخشی از مشکلات اقتصادی این کشور را حل کنند (Moon, 2012: 31). دولت سعودی از طریق شورای همکاری‌های خلیج فارس برخی کمک‌های مالی را در اختیار رژیم مبارک نهاد (سمعی اصفهانی، رجایی، ۱۳۹۴: ۱۷۵-۱۷۴)، اما این کمک‌ها در حدی نبودند که بتوانند خیزش گسترده‌ی مصریان را مهار کنند. چنین حمایتی در مورد رژیم بحرین به اوج خود رسید و عربستان با اعزام نیرو مستقیماً به دفاع از رژیم آل خلیفه پرداخت. چنان‌که مشاهده می‌شود حمایت بیگانگان در دو مورد اخیر به‌نفع حکومت‌های درگیر عمل کرد.

از سوی دیگر، همین عامل خارجی یکی از دلایلی بود که مانع از آن شد تا دیکتاتور حاکم بر یک کشور نفتی، یعنی قذافی، بتواند از امکانات مالی و نظامی خود برای فرونشاندن ناآرامی‌ها بهره جوید. مداخله‌ی مستقیم ناتو فوری‌ترین عامل در سقوط رژیم قذافی بود. آنچه در مورد سوریه مشاهده می‌شود آن است که طرف‌های خارجی متنوعی درگیر در بحران شده و هرکدام به درجه‌ای از حکومت یا مخالفان حمایت می‌کنند. اکثر کشورهای عرب به‌علاوه‌ی ترکیه فعالانه برای سرنگونی بشار اسد تلاش می‌کنند و کشورهای غربی نیز به آنها تمایل دارند، در حالی که روسیه، چین و ایران به ابقای این حکومت متمایلند. مطمئناً مهم‌ترین عامل در تعیین مسیر رویدادها در سوریه صف‌بندی‌های بین‌المللی و نحوه‌ی تغییر این صف‌بندی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

قیام‌های عربی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ ریشه در عوامل بلندمدت سیاسی،

اقتصادی و اجتماعی که موجبات نارضایتی عمیق مردم در این کشورها را شده‌اند و بستری را فراهم آورده‌اند که هرگاه شرایط مناسب فرا رسد به شکل بحران‌های غیرمنتظره ظاهر خواهد شد. اما شکست برخی از قیام‌ها و پیروزی برخی دیگر مشخص می‌کند که آن چه سبب فعال شدن این عوامل دراز مدت می‌شود عوامل کوتاه‌مدت است. ریشه‌های بلندمدت به‌خودی خود به بروز انقلابات نمی‌انجامند. عوامل کوتاه‌مدت تعیین‌کننده‌ی پیروزی یا شکست این انقلابات بوده‌اند.

یک عامل تعیین‌کننده در سرنوشت قیام‌ها در کوتاه‌مدت، مدیریت سیاسی بحران و نحوه‌ی بهره‌جویی حاکمان از تاکتیک‌های مناسب اقتصادی و سیاسی در مقابله با آن بوده است. عقب‌نشینی یا مقاومت به‌موقع و بهره‌گیری از ترکیب مناسبی از اعطای امتیاز و اعمال اجبار از اهمیت بسیار برخوردار بوده است. به‌نظر می‌رسد که دولت‌های عربی آن‌گاه که از شوک غافل‌گیری بن علی به در آمدند، به تدریج راه مواجهه با بحران را از یکدیگر آموختند. احتمالاً به‌همین دلیل بود که با گذر زمان، رژیم‌ها مدت زمان بیشتری هم در برابر خیزش‌ها مقاومت کردند. بن علی کمتر از یک ماه پس از خودسوزی بوعزیزی و تظاهرات ناشی از آن (۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ تا ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱) سقوط کرد و مبارک فقط ۱۸ روز (از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ تا ۱۱ فوریه ۲۰۱۱) در برابر تظاهرات مردمی دوام آورد. اما ۹ ماه (از آغاز تظاهرات در ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ در بنغازی تا قتل قذافی در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱) گذشت تا مخالفان قذافی بتوانند او را سرنگون کنند و عبدالله صالح به‌مدت ۱۳ ماه (از آغاز نخستین تظاهرات بزرگ در ۲۷ ژانویه در صنعا تا استعفای رسمی در ۲۷ فوریه ۲۰۱۲) در برابر مبارزه‌جویی مخالفان مقاومت کرد.

تجربه‌ی کشورهای درگیر در بحران هم‌چنین نشان داد حکومت‌هایی که توانستند حمایت بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم را (حتی اگر این بخش فقط شامل یک اقلیت قدرتمند باشد) جلب کرده و نیز وفاداری بدنه‌ی اصلی ارتش



ریشه‌های بهار عربی و دومینوی فروپاشی رژیم‌های عرب... ۲۳

را (که ممکن است متشکل از همان اقلیت باشد) نسبت به خود حفظ کنند، از بحران عبور کردند. این دولت‌ها موفق شدند که از اجماع جهانی علیه خود ممانعت به عمل آورده یا پشتیبانی قدرت‌های بین‌المللی حتی درجه دوم را جلب کنند.

این موارد نشان می‌دهد که آن‌چه در نهایت نقش آفرینی و تعیین کننده را در سقوط یا بقای رژیم‌های عرب در خلال حوادث ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ ایفا کرد مجموعه‌ای از عوامل کوتاه‌مدت بود. این عوامل مدیریت سیاسی، توانایی اقتصادی، کارآمدی دستگاه اجبار، امکان جلب حمایت داخلی (حتی یک اقلیت قابل توجه) و حمایت خارجی (حتی قدرت‌های دست دوم بین‌المللی) را شامل می‌شود. با این حال باید یادآور شد که دولت‌های عرب ممکن است راه مواجهه با بحران را بیاموزند و عوامل کوتاه‌مدت را به نفع خویش به کار گیرند، اما تضمینی نیست که مجدداً دچار غافل‌گیری نشوند. راه حل درازمدت آن است که ریشه‌های بحران و نارضایتی از بین برده شوند.

منابع

الف) فارسی

اردستانی، علی؛ تبریزیان، حسین (۱۳۹۴)، «تأثیر توسعه انسانی در گذار دموکراتیک در مصر»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، شماره ۱، صص ۲۴۹-۲۶۵.

انوشه، ابراهیم (۱۳۹۲)، «نقش شبکه‌های اجتماعی در تحولات اخیر خاورمیانه (با تأکید بر فیس‌بوک)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۱۶، صص ۱۶۹-۱۹۱.

باقری دولت آبادی، علی؛ پورجعفر، اسمعیل (۱۳۹۳)، «تحلیل بهار عربی و علل ناکامی آن در اردن با استفاده از نظریه آشوب»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۲، صص ۱۱-۳۶.

سمیعی اصفهانی، علیرضا؛ رجایی، محمد صادق (۱۳۹۴)، «تبیین سازوکارهای بازتولید سلطه پادشاهی سعودی در پرتو بهار عربی»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۴، شماره ۲، صص ۱۴۹-۱۸۱.

عباس‌زاده، مهدی (پاییز ۱۳۹۳)، «نقش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در انقلاب‌های خاورمیانه و شمال آفریقا؛ نظریه و عمل»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۱، صص ۶۹-۸۸.

عظیمی دولت‌آبادی، امیر؛ شجاعی زند، علیرضا؛ موثقی، سیداحمد (۱۳۹۳)، «نقد رویکرد دمکراتیزاسیون و قرائت آن از تغییرات سیاسی جهان عرب»، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۹، صص ۱۱-۳۴.

فرجی نصیری، شهریار؛ مسعودنیا، حسین؛ هرسیج، حسین (۱۳۹۴)، «نقش طبقه متوسط جدید در انقلاب ۲۰۱۱ مصر»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۴، شماره ۲، صص ۱۰۱-۱۴۸.

- Amin, Samir (October 2011), "An Arab Springtime"?, *Monthly Review*, 63:05.
- Ajami, Fouad (March/April 2012), "The Arab Spring at One", *Foreign Affairs*, Vol. 91, Issue 2.
- Anderson, Lisa (May/June 2011), "Demystifying the Arab Spring", *Foreign Affairs*, Vol. 90, Issue 3.
- Bakshian Jr., Aram (January/February 2012), "Eyes and Ears of the Arab Spring", *National Interest*, Issue 117, pp. 85-90.
- BMI (April 2012), "Arab Spring One Year On: Assessing the Transition", *Middle East Monitor: The Gulf*, Vol. 12 Issue 4, pp. 2-3.
- Cause III, F. Gregory (July/August 2011), "Why Middle East Studies Missed the Arab Spring", *Foreign Affairs*, Vol. 90, Issue 4, pp. 81-90.
- Cause III, F. Gregory (September/October 2005), "Can Democracy Stop Terrorism?" *Foreign Affairs*, Vol. 84, Issue 5, pp. 62-76.
- Dalacoura, Katerina (2012), "The 2011 uprisings in the Arab Middle East: political change and geopolitical implications", *International Affairs*, No. 88, Issue 1, pp. 63-79.
- Hasan, Mehdi (5 December 2011), "Voice of the Arab spring", *New Statesman*, pp. 31-37.
- Lynch, Marc (December 2011), "The Bigh Think behind the Arab Spring", *Foreign Policy*, Issue 190.
- Moon, Younghoon (Spring 2012), "Democracy on the Horizon: How the Arab Spring is Unfolding in Jordan", *Harvard International Review*, Vol. 33 Issue 4, pp. 28-31.
- El Naggat, Omneya (5 December 2011), "After the Revolution, Egypt Splinters", *Nation*, pp. 24-26.
- Rock, Aaron (20 March 2011), "Qaradawi's Return and Islamic Leadership in Egypt". *Eurasia Review*, <http://www.Eurasiareview.com/qaradawis-return-and-islamic-leadership-in-egypt-analysis-20032011/>.
- Ross, Michael L. (September/October 2011), "Will Oil

- Drown the Arab Spring?" *Foreign Affairs*, Vol. 90, Issue 5.
- Russell, Thaddeus (May 2012), "Arab Spring 3. 0", *Reason*, Vol. 44, Issue 1.
- Scott, Margaret (Apr 2012), "Al-Qaeda to Arab Spring: Islamist Terrorism and Democracy", *Public Administration Review*, Vol. 72, Issue 2, pp. 314-316.
- Zakaria, Fareed (4/16/2012), "A Region at War with Its History", *Time*, Vol. 179, Issue 15.